

# ابن میمون و تأثیر بر اسپینوزا در مسأله صفات خدا

دکتر زهره توازیانی \_ عضو هیأت علمی

## چکیده

نگارنده مقاله حاضر می‌خواهد نشان دهد، ابن میمون فیلسوف نامدار یهودی قرون وسطی بر اسپینوزا، دیگر فیلسوف یهودی تبار عهد رنسانس، تأثیر گذار بوده و این تأثیر در هر دو شکل ایجابی و سلبی، صورت بسته است. تأثیر ابن میمون که فرد تربیت یافته سنت اسلامی است به یک معنا تأثیر حکمای اسلامی نیز تلقی می‌شود.

نگارنده برای اثبات ادعای خود، بعد از معرفی اجمالی دو فیلسوف، تنها به ذکر چندین مسأله اتفافی و اختلافی بسنده نموده است تا توانسته باشد به هدف خود نزدیک شده باشد.

مسائلی که مورد اتفاق هر دو فیلسوف بوده عبارتند از:

۱- اعتقاد به خدای واحد، که هر دو فیلسوف تحت تأثیر اندیشه‌های دینی و تربیت یهودی به آن رسیده‌اند.

۲- اعتقاد به عینیت وجود و ماهیت در خدا، که ابتدا ابن میمون تحت تأثیر حکمای اسلامی به آن رسیده و بعد این اندیشه را به اسپینوزا منتقل نموده است.

مسائل اختلافی مورد اشاره در این مقاله عبارتند از:

۱- وجود صفات ذاتی برای خدا که ابن میمون اساساً، اصل اتصاف به صفات ذاتی را به دلایلی که در

مقاله آمده است، باور نداشته، در حالیکه اسپینوزا به وجود صفات لایتناهی در خدا معتقد بوده است.

۲- اعتقاد به صفت «بعد» برای خدا، که اسپینوزا آنرا به منظور توجیه ربط عالم به خدا مطرح ساخته، اما ابن میمون به دلیل تأثر از فرهنگ دینی خود و همچنین تحت تأثیر اندیشه‌های کلامی - فلسفی حکمای مسلمان از قبول چنین نسبتی سرباز زده است.

۳- قول به حدوث عالم که از باورهای جدی ابن میمون بوده اما اسپینوزا، اساساً، نظام خاصی را برای این منظور طراحی نموده است که به نظام «حالات» معروف است. در نظام حالات، عالم، ظهور دومین صفات حق در حالات است که تبیین خاص خود را دارد.

۴- عدم پذیرش نسبت «عقل» و «اراده» به خدا از سوی اسپینوزا، که سستی بر خلاف عموم فیلسوفان قرون وسطی و از جمله ابن میمون است. توجه وی بر این امر این است که «عقل» و «اراده» از حالات فکر هستند، بنابراین نمی‌توانند صفات خدا باشند.

سوی از اصل اتصاف، که محل اختلاف دو فیلسوف است، هر دو حکیم منعی در انتساب بعضی ویژگیها و احکام به خدا نمی‌بینند. گر چه در این مورد هم اختلاف دو فیلسوف در بعضی مواضع روشن است.

### واژگان کلیدی

خدا، صفات، احکام (وحدت، بساطت، عقل، اراده، میل و عشق)

### ابن میمون و تأثیر بر اسپینوزا در مسأله صفات خدا

آنچه در نگاه اول «ابن میمون» و «اسپینوزا» را به هم پیوند می‌دهد تبار دینی مشترک آن دو فیلسوف بزرگ است. ابن میمون فیلسوفی بنام از جمله فیلسوفان قرون وسطی است، از معاصرین امام فخر رازی و از شاگردان ابن الافلح، که معاشرتش با مسلمانان و تعالیم برگرفته از اندیشه فیلسوفان ایشان شهره عام و خاص است. نشان این تأثیر، استفاده او از زبان عربی در نگارش مهمترین اثر فلسفی خویش به نام «دلاله الحائرين» است، که بخوبی بیانگر همسازی و هماهنگی وی با مسائل مطروحه در فلسفه اسلامی است.

آشنایی ابن میمون با فلسفه یونانی مجرای دیگری از پیوند او با مجموعه تفکرات فیلسوفان مسلمان است. زیرا ایشان نیز از متعاطیان و بلکه از شارحان حکمت یونانی بوده‌اند.

آشنایی با فلسفه اسلامی و حکمت یونان باستان تنها عامل پیوند ابن میمون با فرهنگ اسلامی نبوده است، بلکه علاوه بر آنها، آشنایی وی با اندیشه‌های کلامی رایج در میان مسلمانان، که فقراتی از آنها را در بحث وی، در کتاب «دلاله الحائرين»، پیرامون عقاید معتزلیان مسلمان، اشاعره و اندیشمندانی چون غزالی، ابن باجه، ابن طفیل، ثابت بن قروه و ابن وحشیه کلدانی می‌توان دید، بخوبی نشان می‌دهد که تأثر او در مسائل کلامی تنها از آموزه‌های یهود نیست، بلکه تربیتی تام و تمام از فرهنگ اسلامی را در مجموع خود نمایش می‌دهد.

اعتراف ابن میمون در همین کتاب فراتر از تأثر شخصی اوست. بنا به اقرار او، تأثیر متکلمان مسلمان بر کل متکلمان یهودی نیز مشهود است. زیرا به زعم وی «متکلمان یهودی دقیقاً به همان راهی رفته‌اند که متکلمان معتزلی مسلمان آن راه را طی کرده‌اند.» (دینانی، ج ۱، ص ۳۵۰)

با این دستمایه فرهنگی از سنت اسلامی، ابن میمون، شاخص‌ترین فیلسوف یهودی است که از میان فیلسوفان یهود بر اسپینوزا تأثیر داشته است، تأثیری که لزوماً ایجابی نبوده، می‌توانسته سلبی باشد. باروخ اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) فیلسوف نام‌آشنای سنت یهود، که مقاله حاضر رسالت‌نمایش تأثرات او را از فیلسوف دیگر یهودی تبار بر عهده دارد، نیز همچون همه فیلسوفان دیگر و امدار اندیشه پیشینیانی است که به نحوی بر او تأثیر گزارده‌اند. مطالعه در افکار و اندیشه‌های او نشان می‌دهد که فضای تفکر او منحصر به تأملات و باورهای خود بنیاد نبوده است، بلکه اندیشه او نیز تأثراتی از جوانب مختلف را به تصویر می‌کشد که مشخصاً یکی از آنها شخص ابن میمون است. اما علاوه بر این، آموزه‌های دین یهود تأثیری پایدار در بنیادهای تفکر او داشته است.

«پی ایچ نیدیچ» در کتاب «اسپینوزا»، (ص ۱۷) به پاره‌ای از عقاید یهود اشاره می‌کند که اسپینوزا حتی تا آخر عمر، به آنها ملتزم بود. مضافاً اینکه، سعی می‌کرد برای آنها بستر فلسفی لازم را تدارک ببیند، از جمله آنها، وجود خدا، وحدت و عدم تناهی او، علیت و نظام‌بخشی او در طبیعت و خوشبخت و بدبخت کردن انسانها به تناسب کمال عشقشان به خدا یا نداشتن عشق به خداست که از نظر او چهار نقطه اصلی در قطب نمای الهیاتی یهود است. قطب‌نمایی که اسپینوزا هرگز به دقت آن شک نکرد.

به روایت «پی ایچ نیدیچ»، اسپینوزا، در تمام عمر دست از پژوهش و مطالعه کتاب مقدس عبری، که در آن خداوند همچون سازنده و حاکم کل جهان تصویر شده است، بر نداشت. (همانجا) تأثیر یهودیت صرفاً منحصر به آموزه‌های مذکور نبود، بلکه سعادت پایدار ناشی از عشق مشتاقانه به خدا، که در اسپینوزا به عنوان یک باور مسلم تجلی می‌کرد، خود، آموزه‌ای یهودی بود. عقل‌ورزی اخلاقی و خدا محوری نیز در او ریشه در فرهنگ یهودی داشت.

به موازات تأثیر یهودیت بر اسپینوزا، که از آن جهت بیشترین شباهت را به ابن میمون تدارک می‌کند، مسیحیت نیز، با قرائتی که خاص خود اوست، منشأ دیگری برای تکوین اندیشه اسپینوزاست. «کارل یاسپرس» در کتاب «اسپینوزا، فلسفه، الهیات و سیاست» (ص ۱۰۲) این فقره را اعتراف کرده، می‌گوید: «آنچه اسپینوزا از مسیح می‌فهمد نمودار فلسفه خود اوست.»

از نظر اسپینوزا هیچکس از حیث کمال، به پایه مسیح علیه السلام نمی‌رسد. زیرا اراده خدا برای رستگاری آدمیان بی‌واسطه و بدون سخن و وحی بر او فاش شده است. به عقیده وی، مسیح علیه السلام معلم دستورهای کلی اخلاقی بود، که رسالتی جز این برایش نمی‌توان تصور کرد، در حالیکه رسالت حضرت موسی علیه السلام حفظ جامعه و وضع قوانین اجتماعی بوده است. او معتقد بود مسیح علیه السلام با خود قوانین جدیدی نیاورده است و از این جهت تابع شریعت موسی علیه السلام باقی مانده است.

تفسیر خاص اسپینوزا از شریعت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و انتقادات وی بر بعضی از سنن دینی یهود و مسیحیت، استقلال وی را در پذیرش آراء دینی به تصویر می‌کشد. همین استقلال در پذیرش تأثر او از ابن میمون هم به خوبی مشهود است. بنابراین می‌توان ادعا کرد، همانگونه که به اعتقاد بعضی، خدای اسپینوزا، با

تفسیر تحمیلی او، فاصله زیادی با خدای ادیان دارد، در نسبت او با ابن میمون نیز این تفاوتها مشهود است. بنابراین تأثیر ابن میمون بر او لزوماً ایجابی نبوده است. همانطور که دیدگاه خاص اسپینوزا به او اجازه نمی‌داد بعضی از عقاید مسیحیان را درباره خدا بپذیرد، قطعاً مقابله با اندیشه‌های فلسفی، نظیر اندیشه ابن میمون، کاری سخت‌تر از مقابله با آراء دینی ادیان بزرگ، برای او نبوده است.<sup>۲</sup>

علی‌رغم تأثیر کلی مثبت که ابن میمون بر اندیشه اسپینوزا داشته، و لا اقل برای او امکان آشنایی با فلاسفه مسلمان را مهیا نموده است، در همان مسائل هم می‌توان مقابله اندیشه او را با اسپینوزا بخوبی نشان داد.

### مهمترین اصل وحدت بخش دو فیلسوف

اعتقاد به وحدت خداوند، که از باورهای خلل ناپذیر سنت یهود بوده و ابن میمون نیز سخت بدان معتقد بود، مهمترین اصلی است که دو فیلسوف یهود را به هم پیوند می‌دهد، چه این اندیشه صرفاً یک اندیشه دینی نیست، بلکه باوری است که نه تنها فیلسوفی چون اسپینوزا بر حقانیت آن اقامه دلیل نموده است، فیلسوفان دیگر هم در این راه او را همراهی کرده‌اند. با این تفاوت که اسپینوزا مظهر یک اندیشمند تام و تمامی برای ایده همه خدایی یا «پانته‌ایسم» است. خدای واحد اسپینوزا که با عنوان جوهر قائم به ذات شناخته می‌شود، متقوم از صفات لا یتناهی است که دو مورد از آن صفات برای ما شناخته شده است، صفت بُعد و صفت فکر، صفاتی که به نظر می‌رسد اسپینوزا برای توجیه ربط عالم به خدا بدانها متوجه و متوسل گشته است. اما در خدای واحد ابن میمون خبری از صفات نیست.

---

<sup>۱</sup> «ریچارد منسون» در کتاب «خدای اسپینوزا» (ص ۲۱۱) به مواردی مانند «الوهیت خاص مسیح» «تجسد» و «بازگشت از مرگ» به عنوان مواردی اشاره می‌کند که انتظار نمی‌رود اسپینوزا هرگز آنها را پذیرفته باشد. همچنین تشریفات ظاهری مسیحیت از قبیل «غسل تعمید»، «عشاء ربانی» برای او اصلاً قانع کننده نبوده است.

<sup>۲</sup> نویسنده کتاب «عقل و وحی و دین دولت در فلسفه اسپینوزا» نیز در اثر خود (ص ۱۹۷ به بعد) به فقراتی اشاره می‌کند که شجاعت اسپینوزا را در مقابله با آراء ادیان رسمی به خوبی نشان می‌دهد، از جمله نفی حاکمیت فراگیر یهود و طرح این دیدگاه که سنن دینی ایشان، هیچ ارتباطی با نیل به سعادت ندارد. همچنین این عقیده که کل شریعت موسی را، اسپینوزا، ناظر بر حکومت یهودیان در مقطع خاص دانسته و آن را صرفاً امتیازی گذرا و زمانی می‌دانسته است.

### مسأله اسماء و صفات و اختلاف دیدگاه ابن میمون و اسپینوزا در مورد آن

ابن میمون با ذکر مقدمات بیست و پنجگانه و پس از اثبات هستی و وحدانیت حق و اینکه خدا جسم و جسمانی نیست، به مسأله اسماء و صفات حق پرداخته و در آن موضعی مخالف فلاسفه، حتی فلاسفه اسلامی - که او بنحوی در این خصوص، وامدار ایشان است - اتخاذ نموده است. او بر این باور است که صفات ثبوتی با وحدانیت و بساطت خداوند سازگار نیست. شاهد مثال او از کتاب تورات این امر منصوص است که در آنجا انسان قادر بر درک اوصاف خدا، به شیوه سلبی، تصویر شده است، و آیه «هستم آنکه هستم» تأیید دیگری است بر اینکه نهایت شناخت ایجابی از خداوند، اعتراف به هستی اوست و ما بقی اوصاف ناظر بر این است که خداوند «چه» نیست. این اعتقاد آنچنان در ابن میمون راسخ است که قول به صفات ثبوتی را برای خدا معادل قول به جسمانیت او دانسته، معتقد به آن را متهم به تشبیه خالق به مخلوق کرده است. در حالیکه او، جداً به تباین خالق و مخلوق معتقد بود و سنخیت میان ممکن و واجب را باور نداشت. (ابن میمون، ص ۱۴۰)

اعتقاد ابن میمون بر عدم صفات ذاتی برای خدا از اصل «ماهیت نداشتن» او نتیجه می‌شود. زیرا صفات از آن جهت که صفاتند غیر از موصوفات خود هستند و هر آنچه خارج از موصوف باشد به منزله عرض است، و قول به قدم اعراض هم توالی فاسده بسیار دارد. اما در عین حال، از نظر او، منعی در این نیست که خدا به صفات فعل متصف شود. زیرا صدور افعال مختلف، کثرتی را متوجه ذات نمی‌کند. (همو، ص ۱۲۸)

از نظر ابن میمون کثرت معانی صفات، ما را از انتساب آنها به ذات واحده خداوندی بر حذر می‌دارد، چرا که معنی علم غیر از قدرت و معنی قدرت غیر از اراده است:

«لان معنی العلم غیر معنی القدره و معنی القدره غیر معنی الاراده فکیف یلزم من ذلک ان تکون فیه معان مختلفه ذاتیه له حتی تکون فیه معنی به یعلم و معنی به یرید و معنی به یقدر...» (همانجا)

اما همچنانکه گفته آمد، قول به صفات فعل این محذورات را ندارد. بنابراین به زعم وی، آنچه در کتب الهی برای خدا به عنوان صفت ذکر شده است از قبیل صفات فعل است و نه صفات ذات؛

«فلا یستعبد فی حق الله عزوجل ان تکون هذه الافعال المختلفه صادرة عن ذات واحده بسیطه لا تکثیر فیها و لا معنی زائد اصلا و تکون کل صفة موجوده فی کتب الله تعالی هی صفة فعله لا صفة ذاته.» (همانجا)

از نظر ابن میمون اتصاف موصوف به صفت اساساً از پنج حال خارج نیست.

- ۱- شی به حد خود متصف شود.
- ۲- یک شی به جزئی از اجزاء خود متصف شود.
- ۳- شی به چیزی بیرون از ذات خود متصف گردد.
- ۴- یک شی به نسبتی که با غیر خود دارد، متصف شود.
- ۵- شیئی به فعل خود متصف گردد.

نوع اول اتصاف در مورد خداوند صادق نیست، زیرا خداوند را حدی نیست تا بدان متصف گردد. نوع دوم اتصاف هم در مورد خداوند جریان ندارد، زیرا خداوند جزء ندارد. و از آنجا که اتصاف به امری بیرون از ذات، از قبیل اعراض و کیفیات است، نسبت چنین صفاتی هم به خدا صحیح نیست. و اما در مورد نوع چهارم اتصاف، چون این صفات موجب تعدد و تکثر در ذات نمی‌شوند، انتساب آنها محل تأمل است. اما از آنجا که این میمون به تحقق نسبت و اضافه میان خالق و مخلوق باور نداشت و تحقق تضایف را به منزله تحقق تکافؤ میان واجب و ممکن می‌دانست نسبت آنرا نیز به خدا صحیح نمی‌دانست. (دینانی، ج ۱، ص ۳۵۶ به بعد).

از پنج نوع مذکور اتصاف، تنها، اتصاف شی به فعل خود، از نظر ابن میمون تعارضی با نص تورات ندارد. بنابراین برای پرهیز از آلوده شدن به شرک و نقص، شناخت سلبی، به عنوان تنهاشناخت معتبر از خدا، پیشنهاد می‌شود.

در حالیکه نگاه به جدول صفات و احکام اسپینوزایی برای خدا، به خوبی نشان می‌دهد که همراهی او با ابن میمون دیری نمی‌پاید و درست است که اسپینوزا عقیده خود را در زمینه «تک جوهری» - که به شکل «وحدت خداوندی» در موسی بن میمون مورد اعتقاد است - از مطالعه فلاسفه یهود فراهم ساخته بود و استفاده او از واژه «خدا» برای واقعیت نهایی، ناشی از تربیت یهودی او بود، اما قطعاً یکی کردن خدا با «طبیعت» را نمی‌توانسته از نوشته‌های تستامنت عتیق گرفته باشد یا در آراء موسی بن میمون حتی به شکل ابتدایی یافته باشد. زیرا نه در آن نوشته‌ها چنین چیزی یافت می‌شود و نه در عقاید ابن میمون شبهه چنین توهمی می‌رود. برای اسپینوزا خدا چیزی جدای از عالم نیست. زیرا اگر خدا همان واقعیت نهایی نامتناهی است، این واقعیت باید در خود همه وجود را داشته باشد.<sup>۱</sup>

با این بیان، معلوم می‌گردد که اسپینوزا نه تنها منکر شناخت ایجابی حق نبوده، بلکه خدای متصف به صفات ایجابی را هم باور داشته است، حتی صفاتی که از نظر ابن میمون توهم انتساب آنها هم نمی‌رود، بنابراین هم در اصل اتصاف و هم در نوع صفات منسوب راه اسپینوزا از ابن میمون به کلی جداست. چنانکه قول به صفت «بُعد» که اسپینوزا به منظور توجیه پیدایی عالم و ربط آن با خدا، با رهنمود برگرفته از افکار

---

<sup>۱</sup> به نظر کاپلستن (صص ۲۰۹ - ۲۰۸) تصور اسپینوزا از خدا به عنوان موجودی نامتناهی که خود را در جهان می‌نمایاند و هم تمام جهان را در خود دارد، برگرفته از عرفان یهودی و آثار کابالایی است. آنچه صورت دیگرش در اتحاد عقل و عاقل و معقول نمایانده می‌شود. اما اینکه ماده بطریقی از قبل در خدا موجود است، با این دلیل که علت نمی‌تواند فاقد معلول باشد، تأثیر «چاسادای کرسکاس» نویسنده یهودی اواخر قرون وسطی است. زیرا این چاسادای بود که اعتقاد داشت «ماده ابدی است و از ازل نیز وجود داشته و خلقت نیز چیزی جز به نظم و ترتیب درآوردن این ماده اولیه نبوده است.» (پل استراترن، ص ۲۱)

کرسکاس، به عنوان بخشی از فلسفه منحصر به فرد خود، مطرح ساخته، در افکار ابن میمون، اصلاً جایگاهی ندارد. بلکه بر عکس، او در هفت برهانی که در «دلالة الحائرين» (ص ۳۵۴) و به منظور بازنمایی مسئله آفرینش می‌آورد، تمام سعی‌اش بر این است که نشان دهد عالم حادث است و قطعاً نمی‌تواند به عنوان بازنمودی از صفات خدا باشد. بلکه ابن میمون با قول به «خلقت از عدم» راه خود را از اسپینوزا در این خصوص نیز جدا کرده است. زیرا او نه اساساً، کسوت خدا به صفات ذاتی را باور داشت و نه قول به صفت «بُعد» را برای او، و نه اصلاً قبول داشت که صفات بتوانند مقوم ذات باشند. حال آنکه از نظر اسپینوزا، صفت که معادل شی‌ای فرض شده که «عقل آن را به مثابه مقوم ذات جوهر ادراک می‌کند» (اسپینوزا، صص ۵-۴)، در تبیین و ظهور ذات حق نقش اساسی و محوری دارد. زیرا اگر صفات نبودند، ذات در غیب مطلق می‌بود و امکان شناخت آن بر ما مسدود می‌گشت. البته او این باور را هم داشت که اعتقاد به صفات متعدد برای ذات حق، موجبی برای راهیابی تکثر به ذات نخواهد بود. زیرا «اقتضای نفس طبیعت جوهر است که هر یک از صفاتش به نفس خود متصور شود. زیرا جوهر همه صفاتش را با هم دارد و امکان ندارد که یکی از دیگری پدیدار شده باشد. بلکه هر یک مبین واقعیت یا موجودیت جوهر است.» (همان، صص ۲۱-۲۰)

از نظر اسپینوزا ظهور واقعیت شی، اساساً در قالب صفات است. بنابراین اصل اتصاف ذات به صفات امری انکار ناپذیر است و هر اندازه که واقعیت یا موجودیت شی‌ای بیشتر باشد، به همان اندازه، صفات بیشتری خواهد داشت. (اسپینوزا، صص ۲۱-۲۰؛ رساله مختصره ۲، *Part 1, ch.*)

حال اگر مقدمات مذکور کنار هم نهاده شوند، این نتیجه بطور قطع، بدست می‌آید که «امری روشن‌تر از این نیست که یک موجود در صورتی باید نامتناهی مطلق شناخته شود که مقوم از صفات نامتناهی باشد، که هر یک مبین ذاتی است که نامتناهی و سرمدی است.» (همانجا)

نظر به اینکه اسپینوزا، خدا و همه صفات او را سرمدی می‌داند، این نتیجه واضح قابل استنباط است که صفات را ذاتی، لحاظ کرده، گر چه منکر نسبت و اضافه حق با خلق نیست، اما آن نسبت را در بحث صفات طرح نکرده است، بلکه در مرتبه دیگری - که از آن تعبیر به «حالات» می‌شود - از آن سخن گفته است. او خود در «رساله مختصره» (Part 1, chapter 2) درباره صفات خدا چنین می‌گوید: «صفاتی که برای ما شناخته شده‌اند، فقط عبارتند از دو صفت بُعد و فکر. زیرا ما در اینجا فقط از صفاتی بحث می‌کنیم که شایسته خدا هستند، صفاتی که ما از طریق آن‌ها می‌توانیم به شناخت او، آنچنانکه هست، برسیم و نه صرفاً از آن حیث که او افعالی را خارج از خود انجام می‌دهد. بنابراین، همه چیزهای دیگری که انسان، جدای از این دو صفت، به خدا نسبت می‌دهد، اگر آن‌ها هم به او تعلق داشته باشند، یا باید نام دیگری بر آن‌ها نهاد، و یا این‌که آنها را «صفات فعل» خواند.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> از مثالهایی نظیر «موجود بالذات» بودن، «سرمدی» بودن، «واحد» بودن و «تغییر ناپذیر» بودن که وی برای فرض اول خود (یعنی نام دیگر) ذکر می‌کند و مثالهایی نظیر «علت» بودن، «مقدر»

با بیان فوق، اسپینوزا، ضمناً می‌خواهد بگوید شناخت راستین از خدا، صرفاً از طریق شناخت صفات بدست می‌آید، صفاتی که مقوم ذاتند و بنابراین این بحث گویای تفاوت ساختاری اندیشه وی با ابن میمون است.

در جدول صفاتی که اسپینوزا نسبت آن‌ها را به خدا مسلم می‌دارد، صفتی به نام «بُعد» به چشم می‌خورد. صفتی که در هیچ قرائت سستی از خدا نمی‌توان آنرا یافت، حتی به تعبیر اسپینوزائی‌اش، و این فقره چیزی است که او خود، در نامه‌ای به «الد نورگ» متذکر آن گردیده است:

«برای اینکه بدانی در این کتاب چه چیزهایی هست که ممکن است موجب خشم متکلمان شود، به تو می‌گویم که بسیاری از چیزهایی را که آنها و همگان، لا اقل کسانی که من می‌شناسم، صفات خدا دانسته‌اند، من مخلوق (خدا) می‌دانم، و به عکس، چیزهای دیگری که آنها، به سبب قضاوت قبلی، مخلوق (خدا) می‌دانند، من صفات خدا می‌دانم. همچنین (بدان) که من، به شیوه کسانی که با آثارشان آشنایی دارم، خدا را از طبیعت جدا نمی‌کنم. (رساله در اصلاح فاهمه، ص ۴)

اعتراف مذکور ضمن باز نمایی توجه اسپینوزا به تعارض موجود در اعتقاد او با نظریه متکلمان در باب صفات، ضمناً، نشانگر موضع مخالف او با موسی بن میمون نیز می‌باشد. زیرا همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، ابن میمون به شدت از نسبت جسمانیت به خداوند احتراز می‌جوید:

«... كما فعلنا في نفي التجسيم و... كما تأولنا النصوص و نفينا كونه تعالى جسماً.» (ابن میمون، ص ۳۵۴)

همچنین است اختیار مفهوم «طبیعت» برای خدا، که اسپینوزا تحت تأثیر فلاسفه عهد رنسانس و خصوصاً «جیور دانو برونو» مبادرت به آن نموده، که نه تنها موسی بن میمون، بلکه جمهور حکمای متأله، اجازه چنین نسبتی را به خدا نداده‌اند.<sup>۱</sup> زیرا از نظر ایشان طبیعت مرتبه‌ای از مراتب هستی است که به زعم ابن میمون

---

بودن و «نظام‌بخش» بودن، که او از آن‌ها به عنوان صفات فعل یاد می‌کند، به خوبی این مطلب را می‌توان استنباط کرد که او بحث احکام یا ویژگی‌ها را کاملاً جدا از صفات می‌داند. به نظر او هم صفات را می‌توان به خدا نسبت داد و هم این ویژگی‌ها را. اما احکام و ویژگی‌ها نمی‌توانند به ما بگویند که خدا چیست. (همانجا)

<sup>۱</sup> توماس اکوئینی نیز از اصطلاح طبیعت خلاق و طبیعت مخلوق در تمایز خدا و خلق استفاده نموده است. (دکتر جهانگیری، پاورقی اخلاق، ص ۴۷) بنابراین اگر جانب انصاف را رعایت کنیم، خواهیم دید که کاربرد او از لفظ «طبیعت» به استفاده توماس اکوئینی از این واژه نزدیکتر است تا آنچه بعضی از مفسران خواسته‌اند به او نسبت دهند. او خود، در نتیجه قضیه ۱۴ و نتیجه دوم قضیه ۱۷ از بخش اول «اخلاق» می‌گوید: «مقصود از طبیعت خلاق چیزی است که در خودش است و به وسیله خود متصور است، یا آن صفاتی است که مظهر ذات سرمدی و نامتناهی یعنی



قطعاً حادث نیز می‌باشد. گرچه مراد اسپینوزا هم از «طبیعت» آن چیزی نیست که متبادر به ذهن ماست. زیرا او میان دو مفهوم از طبیعت، یعنی «طبیعت خلاق» و «طبیعت مخلوق» قائل به فرق بود و آن معنای از طبیعت که معادل «طبیعت خلاق» است را به خدا نسبت داده است. ولی در هر حال، نظر به این که او خدا را علت داخلی اشیا دانسته و نه علت خارجی آن‌ها (اسپینوزا، ص ۳۷) این شبهه را در ذهن ایجاد می‌کند که طبیعت به معنای مصطلح نیز به وجهی در دل آن مفهوم قرار می‌گیرد، که در هر صورت ابن میمون به چنین نسبتی هرگز راضی نبوده است.

خدای اسپینوزا، بر خلاف خدای ابن میمون، علاوه به اینکه ظهور در صفات دارد و آن صفات نیز نامتناهی‌اند، دارای احکام و ویژگیهای دیگری نیز هست که ابن میمون را در پاره‌ای از آنها، با اسپینوزا مخالفتی نیست. در جدول ویژگیها و صفات خدا از نظر اسپینوزا به موارد زیر بر می‌خوریم:

۱. خدا جوهر است. (اسپینوزا، ص ۶)
۲. خدا، موجود است. (همان، ص ۱۶)
۳. خدا یا جوهر، بالضرورة موجود است. (همان، صص ۱۶ و ۲۱)
۴. خدا یا جوهر، مطلقاً نامتناهی است. (همان، صص ۶ و ۲۶)
۵. خدا یا جوهر، موجودی سرمدی است. (همان، صص ۲۱ و ۳۷)
۶. خدا یا جوهر، واحد است. (همان، صص ۱۴ و ۲۶)
۷. خدا یا جوهر، علت خود است. (همان، ص ۱۵)
۸. خدا یا جوهر، مطلقاً نامتناهی، تجزیه ناپذیر است. (همان، ص ۲۵)
۹. خدا، علت فاعلی همه اشیا است. (همان، ص ۳۲)
۱۰. خدا، علت بالذات است نه علت بالعرض. (همان، ص ۳۲)
۱۱. خدا، علت نخستین مطلق است. (همانجا)
۱۲. خدا، علت مختار است. (همان، ص ۳۳)
۱۳. خدا هم علت ذات اشیا است و هم علت وجود آنها. (همان، صص ۳۶ و ۴۲)
۱۴. خدا، علت داخلی اشیا است نه علت خارجی آنها. (همان، ص ۳۷)
۱۵. وجود و ماهیت در خدا یکی است. (همان، ص ۳۸)
۱۶. خدا و صفاتش تغییر ناپذیرند. (همانجا)
۱۷. خدا، هم علت وجود حالات است و هم علت فعل آنها. (همان، ص ۴۶)
۱۸. خدا، میل ندارد. (همان، ص ۴۸)

---

خداست. از این حیث که او علت آزاد اعتبار شده است، اما مقصودم از طبیعت مخلوق همه اشیایی است که از ضرورت طبیعت خدا، یا صفتی از صفات او ناشی می‌شوند.»

۱۹. خدا، عشق ندارد. (همانجا)
۲۰. نسبت عقل به خداوند صحیح نیست. (همان، صص ۴۸ و ۳۶ و ۴۹ - نامه ۵۴)
۲۱. نسبت اراده به خداوند صحیح نیست. (همان، صص ۴۸-۵۰ و ۳۶)
۲۲. خدا، فاعل بالقصد نیست. (همان، پاورقی ص ۳۶)
۲۳. نسبت سمع به خدا صحیح نیست. (همانجا)
۲۴. خداوند، قادر است. (همان، ص ۵۵)
۲۵. خداوند، حی است. (Wolfson, P. ۴۰۲)
۲۶. خدا مانند انسان مرکب از تن و نفس نیست (اسپینوزا، ص ۲۷)
۲۷. خدا منفعل از چیزی نیست. (رساله مختصره، Part 1. Ch. ۲)

### مسأله دیگری که ابن میمون و اسپینوزا در آن وحدت نظر دارند

خدای واحدی که با ویژگیهای مذکور در اندیشه اسپینوزا صورت بسته است با وصف «عینیت وجود و ماهیت» موجب تقرب اندیشه او با ابن میمون نیز گشته است. عینیت وجود و ماهیت که یک سر دیگر مسأله بساطت است از جمله اساسی‌ترین اعتقاد قرون وسطائیان و همچنین حکیمان مسلمان بوده است، هر چند از دقت نظر فلاسفه مسلمان در تقسیم انحاء کثرت و نفی آنها از ساحت خداوندی، در مجموعه تفکرات اسپینوزا خبری نیست، اما از خودداری او در نسبت تقسیم و تجزیه به جوهر، که دیدگاهی مقابل بساطت است، مشخص می‌گردد که او نیز قائل به بساطت واجب بوده است. این مسئله در حکم هشتم و پانزدهم از جدول مذکور با صراحت بیان شده است. با وجود این، اسپینوزا با ادله جداگانه و به تفکیک مشخص نکرده است که کدامیک از انحاء کثرت را با استدلال خود نفی کرده است، بلکه این خواننده است که از مجموع بحث او بیشتر متمایل به درک نفی کثرت صفاتی است تا کثرت مقداری و یا انحاء دیگر آن. معلوم است که اگر اسپینوزا می‌خواست دقیقاً وارد جزئیات این مسأله شود، در آن صورت در توجیه پاره‌ای از عقاید خویش به زحمت می‌افتاد. گرچه این اتفاق پیشاپیش افتاده است. خصوصاً در آنجا که او خدا را «علت داخلی» دانسته و یا در جایی که «طبیعت» را معادلی برای خدا قرار داده است. و یا در آنجایی که او «بُعد» را به عنوان یکی از صفات خدا معرفی می‌نماید.

به نظر می‌رسد شارح و مفسر بزرگ اسپینوزا، جناب «ولفسن»، نیز به ضرورت تفکیک بحث در موضوع بساطت رسیده است و به همین دلیل نیز در بخش بررسی مسأله بساطت، که بخش پنجم کتاب او را تشکیل می‌دهد، یک بار با عنوان «بساطت و صفات» و بار دیگر با عنوان «وجود و ماهیت» و بالاخره با توضیح «ارتباط صفت و جوهر» و مسئله «نامتناهی»، به طور جداگانه هر کدام را مورد بررسی قرار داده است. وی در این بحثها به باور قرون وسطائیان اشاره نموده، می‌گوید:

«تمایز متافیزیکی یا منطقی میان اجناس و انواع در طبیعت الهی یا آنچه به عنوان صفات ذاتی از صفات عرضی باز شناخته می‌شود، در بساطت واجب مورد انکار قرار می‌گرفت.» (Wolfson, P. 114)

به گفته او فیلسوفان عرب همچون فلاسفه یهود در انکار تمایز جنس و نوع در ذات باری صریح بودند. یعنی برای خدا قائل به جنسیت یا نوعیت نبودند تا او را تعریف پذیر بدانند. (همانجا) با این بیان، «ولفسن» در صدد ذکر این مطلب است که فیلسوفان عرب همچون فلاسفه یهود قائل به اجزاء حدی برای واجب نبودند. او برای این امر استناد به قول «ابن میمون» می‌نماید که گفته است، آنگونه که انسان را می‌توان تعریف نمود، یعنی تعریفی که در آن جنس و فصل یا صرفاً جنس، یا صرفاً فصل در آن ذکر گردد، خدا بدانگونه، شایسته تعریف نیست. زیرا اگر ما بخواهیم بخشی از ماهیت او را در تعریف او اخذ کنیم، این امر به منزله پذیرش ماهیت مرکب برای اوست. (همانجا)

«ولفسن» در مورد تمایز وجود و ماهیت نیز به عقیده «ابن میمون» که گفته است «وجود عارض بر همه اشیاست» اشاره می‌نماید (ibid, P. 115) تا نشان دهد که هر موجودی که وجودش عارض بر ماهیت اوست، در آن توهم ترکیب می‌رود: اما در مورد خداوند که وجود عین ماهیت اوست یا وجود صرف است و دارای علتی نیست، توهم ترکیب از وجود و ماهیت نمی‌رود. خدا جوهری نیست که وجود به عنوان امری زائد به آن ملحق شده باشد.

بساطت به این معنا، که هر نوع کثرت داخلی را اعم از فیزیکی، متافیزیکی و یا منطقی در ذات واجب نفی می‌کند، به گمان ولفسن توسط اسپینوزا، نسبت به جوهر، مورد توجه بوده است. او در واقع، در قضیه هفتم از بخش اول کتاب «اخلاق»، ترکیب از وجود و ماهیت را نفی کرده است. وی همچنین شاهد مثالهای دیگری را نیز از گفته‌های اسپینوزا نقل می‌کند تا نشان دهد که اسپینوزا به انحاء دیگر ترکیب نیز عنایت داشته است. فی المثل اشاره می‌کند که اسپینوزا در یکی از نامه‌هایش که به جناب «پلیس» نوشته است، در آنجا

گفته است که «ما هیچ مفهوم عامی را نمی‌توانیم از ماهیت یا ذات خدا صورت ببندیم.» (ibid, P. 116)

که این مطلب ناظر بر انکار ترکیب از جنس و فصل و اجزاء حدی است. و سرانجام در تبصره دومی که او بر قضیه هشتم از بخش اول کتاب «اخلاق» آورده است، که در واقع به قضیه هفتم مربوط است، لوازم ذاتی را از کیفیات عرضی جدا می‌سازد و تعریض به کسانی می‌نماید که میان حالات جواهر و خود جواهر فرقی نمی‌نهند و در واقع طبیعت انسانی را با طبیعت الهی اشتباه می‌گیرند. بدینوسیله، «ولفسن» می‌خواهد نشان دهد که از این بخش سخن اسپینوزا انکار ترکیب از اعراض در ذات خداوندی مستفاد می‌گردد. یعنی همه انحاء ترکیبی که قرون وسطائیان و از جمله ابن میمون و فیلسوفان عرب (مسلمان) آن را از ذات خداوندی به دور می‌دانستند، در کلام اسپینوزا نیز به شکلی وارد گشته است.

### مسئله دیگر مورد اختلاف میان ابن میمون و اسپینوزا

از مشخصه‌های دیگر تفکر اسپینوزایی، ظهور دومین صفات در حالات است که بدان وسیله پیدایی عالم توجیه می‌شود، در حالیکه ابن میمون با تصریح به قول خلقت از عدم، که از نظر او قول حق می‌باشد، مجرای تفسیر اسپینوزایی را پیشاپیش مسدود کرده است. در واقع موضع ابن میمون در این خصوص بسیار شبیه به مواضع متکلمان مسلمان و دور از موضع اسپینوزاست، او در «دلاله الحائزین» (ص ۲۲۰) صراحتاً به مسأله حدوث عالم اشاره کرده، می‌گوید:

«العالم کله مرکب من جوهر و عرض و لا ینفک جوهر من الجواهر عن عرض او اعراض. و الاعراض کلها حادثه فیلزم ان یکون الجوهر الحاصل لها حادثاً. لان کل مقارن للحوادث و لا ینفک عنها فهو حادث. فالعالم بجملة حادث.»

### اختلاف ابن میمون با اسپینوزا در مسأله نسبت «عقل» و «اراده» به خدا

در جدول احکام و صفات، مواردی تصریح شده است که در آن اسپینوزا، نسبت عقل و اراده به خداوند را صحیح ندانسته است، البته او پیشاپیش منظور خود را از عقل و اراده چنین توضیح می‌دهد که اگر قرار است عقل و یا اراده به خدا نسبت داده شود باید از آن چیزی کاملاً متفاوت با عقل و اراده انسانی فهمیده شود. زیرا عقل و اراده‌ای که ماهیت خدا را می‌سازند، با عقل و اراده انسانی فقط در نام مشترک‌اند. زیرا عقل در خدا بعد از درک اشیاء معقول یا همزمان با آنها نخواهد بود. اما اینکه اراده یا عقل را نمی‌توان به خدا نسبت داد، بدان جهت است که او اراده را مانند عقل فقط یک حالت معینی از فکر می‌داند. بنابراین ممکن نیست اراده‌ای موجود شود یا به فعلی تعلق گیرد، مگر آنکه آن را علتی باشد که بواسطه آن موجب شده و آن علت هم با علتی دیگر و همینطور تا بی نهایت. (اسپینوزا، ص ۴۹)

ولفسن می‌گوید: دیدگاه اسپینوزا در خصوص عدم صحت نسبت عقل و اراده به خدا در مقابل اندیشمندان قرون وسطی و حتی ابن میمونی است که با اسپینوزا تبار دینی واحد دارند. همچنین وجود طرح یا قصد در افعال الهی که مورد انکار اسپینوزاست، خصوصاً در فعل خلقت ضرورتی بوده که قرون وسطائیان متوجه آن شده و اندیشمندانی نظیر «سادیا» و «یوداهالوی» دقیقاً از واقعیت خلقت به این نتیجه رسیده بودند که خداوند باید «حیات»، «قدرت» و «علم» داشته باشد و ابن میمون نیز تأکید داشت که «خلقت» باید فعلی برخاسته از «اراده» و «قصد» باشد که ضمناً «حیات»، «قدرت» و «علم» را هم در بر دارد و یا ملاحظه این چهار صفت است که فعل خدا، از نظر قرون وسطائیان، از یک جریان مکانیکی فراتر رفته و علیت او را می‌توان نتیجه اراده، عقل و قصد او دانست. اما اسپینوزا برای اینکه نشان دهد، علیت خداوند یک جریان ضروری است، به ناچار می‌باید نگاهی نو به این قبیل مفاهیم می‌انداخت. (P. ۴۰۱)

ولفسن می‌گوید: اسپینوزا فقط سه صفت از چهار صفت مورد نظر قرون وسطائیان را مورد بحث قرار داده و یکی از آنها را مسکوت گذاشته است، یعنی صفت حیات را. و در هر حال انکار نسبت عقل و اراده به

خدا و قبول نسبت قدرت به او به این جهت کلی بازگشت دارد که وی دو وصف اول را از حالات دانسته که خود دارای مبادی می‌باشند، اما قدرت که با ماهیت خداوندی عینیت دارد، نسبتش به خدا منعی ندارد. (*ibid*, P. ۴۰۲) اینکه وی در جدول صفاتی که برای خدا بر می‌شمارد از «قدرت» به عنوان صفتی در عرض دو صفت دیگر، یعنی «فکر» و «بعد» نام نمی‌برد، دقیقاً به همین دلیل است که او از نسبت دادن «میل» و «عشق» نیز به خدا، علاوه بر «اراده» و «عقل» پرهیز می‌کند. زیرا میل و عشق نیز از حالات اراده و فکر تلقی شده‌اند.

با این که مواضع اختلافی و اتفاقی دو فیلسوف به خوبی نشانگر تأثیر سلبی و ایجابی ابن میمون بر اسپینوزا است، اما ناگفته نماند که وجود اصطلاحات مدرسی بسیار در آثار اسپینوزا نیز بیانگر خوبی برای تأثر او از فیلسوفان قرون وسطی، عموماً و شخص ابن میمون، خصوصاً است که مطالعه تأثیر همه جانبه ابن میمون و همچنین تأثیر فیلسوفان قرون وسطی و حکمای اسلامی بر اندیشه اسپینوزا رساله‌ای مستقل را می‌طلبد که امید است خداوند منان توفیق بررسی آنرا در آینده نصیب این حقیر بگرداند.

## منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۶
۲. ابن میمون، موسی، دلالة الحائرين، حسین آقای، آنکارا، دانشگاه آنکارا، ۱۹۷۲. (مقدمه ناشر شیخ مصطفی عبدالرزاق)
۳. اسپینوزا، باروخ، «اخلاق»، ترجمه دکتر محسن جهانگیری، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۴
۴. استراترن، پل، آشنایی با اسپینوزا، ترجمه شهرام حمزه‌ای، نشر مرکز، ۱۳۷۹
۵. اسپینوزا، باروخ، «رساله در اصلاح فاهمه و بهترین راه برای رسیدن به شناخت حقیقی چیزها»، ترجمه اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴
۶. نوظهور، یوسف، «عقل و وحی و دین و دولت در فلسفه اسپینوزا»، انتشارات پایا، چاپ اول، ۱۳۷۹
۷. یاسپرس، کارل، «اسپینوزا، فلسفه، الهیات و سیاست»، ترجمه محمد حسن لطفی، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۸
۸. نیدیچ، پی. ایچ، «اسپینوزا»، ترجمه خشایار دیهیمی، نشر کوچک، ۱۳۷۸
۹. Manson, Richard, "The God of Spinoza", B3۹۹۹, R4M3۸۵

۱۰. Spinoza, "Short treatise" on God , men and his well - being , trancelated by wolf, America, ۱۹۵۸
۱۱. Wolfson, Harry Austryn, "The Philosophy of Spinoza", Harvard university press, ۱۸۸۷-۱۹۷۴, Two volume in one.
۱۲. Copleston, Fredrick, "A History of Philosophy" Vol.۴, second impression ۱۹۶۰, London.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فرانسې  
پرتال جامع علوم انساني